



وصف طبیعت در شعر غنائی فارسی (قرن‌های چهارم و پنجم هجری)

احمد سمیعی (گیلانی)

C.H. de Fouchécour, *La Description de la nature dans la poésie lyrique persane du xie siècle, inventaire et analyse des thèmes*, Paris, Librairie C. Klincksieck, 1969.*

مؤلف وصف طبیعت در آثار شاعران برجسته قرن‌های چهارم و پنجم هجری، دوران شکل‌گیری و پختگی شعر فارسی، را برای بررسی برگزیده است. شعر فارسی در آغاز غنایی بوده و نمایندگان ممتاز آن شاعرانی بوده‌اند که در دربار محمود و مسعود غزنوی و سپس، در عصر سلجوقی، در دربار امیران این یا آن مرز و بوم می‌زیسته‌اند. می‌توان گفت که شعر غنایی در قرن‌های مذکور دستاورد فرهیختگان دربار است - شاعرانی چون عنصری بلخی (شهرت: ۴۱۲، وفات: ۴۳۱؛ در خدمت نصر و محمود و مسعود غزنوی)؛ فرخی سیستانی (شهرت: ۳۶۸، وفات: ۴۲۹؛ در خدمت امیر چغانیان و محمود و مسعود غزنوی)؛ منوچهری دامغانی (شهرت: ۴۲۳، وفات: ۴۳۲؛ در خدمت امیران دامغان و ری و مسعود غزنوی)؛ قطران تبریزی (شهرت: ۴۳۸، وفات: ۴۶۵؛ در خدمت امیران تبریز و گنجه و نخبجوان، که دوره سلجوقی را نیز درک

* این اثر، هرچند ۲۸ سال از تاریخ نشر آن می‌گذرد، ظاهراً هنوز، لاقلاً به شرح و تفصیل، به محافل ادبی ایران معرفی نشده است. چون مطالب آن را نسبتاً پُکر یافتیم، دریغ آمد که فشرده‌ای از آن در دسترس ادب دوستانی که به زبان فرانسه آشنایی ندارند گذاشته نشود.

کرده)؛ ازرقی هروی (وفات: ۴۶۵؛ در خدمت سلجوقیان هرات)؛ امیر معزی از نیشابور (شهرت: ۴۸۵، وفات: بین سال‌های ۵۱۸ و ۵۲۱؛ در خدمت ملکشاه و سنجر سلجوقی)؛ لیبی (معاصر فرخی و در خدمت امیران ولی نعمت او)؛ عسجدی (معاصر فرخی و در خدمت محمود غزنوی)؛ ناصر خسرو از قبادیان بلخ (شهرت: ۳۹۴، وفات: ۴۸۱؛ که از دربار کناره و راهی مستقل از آن در پیش گرفت)؛ مسعود سعد از لاهور (۴۳۹-۵۱۵؛ در خدمت غزنویان لاهور). فوشه کور در محتوای شعر غنایی این شاعران، با توجه به جنبه‌های صوری آن، نظر کرده و وسعت دامنه موضوع وی را بر آن داشته که حوزه مطالعه خود را به آنچه به وصف طبیعت تعلق دارد محدود سازد. در حقیقت، وی از سویی دربار را با فرهنگ ویژه آن و از سوی دیگر طبیعت را از دریچه چشم شاعران درباری می‌بیند. انتخاب موضوع وصف طبیعت برای بررسی دو دلیل دارد: یکی آن که این وصف، در اشعار باز مانده از شاعران موصوف، جایگاه درخور توجهی به خود مخصوص داشته است (در عنصری، ۴۱۰ از ۲۲۳۰ بیت؛ در فرخی، ۱۶۱۰ از ۸۷۰۰ بیت؛ در منوچهری، ۱۳۹۰ از ۲۷۳۰ بیت؛ در قطران، ۱۹۰۰ از ۸۱۵۰ بیت)؛ دیگر آن که از تحقیق در این زمینه آشنایی با آن «سنن کلامی و فکری» حاصل می‌شود که بذریگسترش و پرورش مضامین را در دوره‌های ادبی بعدی در بردارند و این خود به درک ارزش و اهمیت شعر غنایی فارسی کمک می‌کند.

مؤلف، پیش از ورود به اصل مطلب، به سوابق مطالعات در این حوزه و زمینه‌های آن اشاره می‌کند. وی، در این فرصت، بر دو نکته مهم، که در بررسی پیش چشم داشته، تأکید دارد: (۱) مطالعه اشعار یک شاعر بی‌توجه به اشعار شاعران هم‌عصر و پیش از او اجازه نمی‌دهد بدانیم چه عناصری از آن خود اوست و چه عناصری از آن سنت شعری؛ (۲) اگر تنها به سیر تحول نظر داشته باشیم، ورود در جزئیات و تحلیل تفصیلی میسر نخواهد بود. مطالعات پیشین تنها به این یا آن جنبه ناظر و لذا از جامعیت بی‌بهره بوده

(۱) در این باب، طی فهرستی کتاب‌شناختی، یاد می‌کند از کارهای A. BAUSANI (۱۹۶۰)؛ H. MASSÉ (۱۹۳۴)؛ غلامحسین یوسفی (فرخی سیستانی، بحث در شرح احوال و روزگار و شعر او ۱۹۶۲)؛ عبدالحسین زرین‌کوب (منوچهری، شاعر طبیعت»، یغما، سال پنجم)؛ H. RITTER (نقش استعارات در اشعار نظامی و مطالعه وصف طبیعت ۱۹۲۷)؛ A. SCHIMMEL (نمادهایی که مولانا جلال‌الدین برای بیان تجارب عرفانی خود به کار برده و بیشتر از طبیعت اخذ شده است ۱۹۴۹؛ تحلیل مضامین عرفانی «گل و بلبل» در اشعار شاعران ترک و فارس از عطار به بعد ۱۹۵۸)؛ مقاله‌های یار شاطر در مطالعه جنبه‌های عمده شعر غنایی فارسی از رودکی تا جامی، در *Studia Islamica*، ۱۹۶۰ و ۱۹۶۲).

است. فوشه کور، برای پرهیز از این یک سونگی، شاعر منظور نظر را زیاده جدا از شاعران دیگر نمی‌گیرد بلکه یک مایه موضوعی را در اشعار چند شاعر بررسی می‌کند و با این روش هم سنت شعری را نمودار می‌سازد و هم نشان می‌دهد که مسیر تحول چه بوده و هر شاعری چه رنگ تازه‌ای به سنت بخشیده است.

اثر شامل سه بخش و یک نتیجه‌گیری کلی است: بخش اول، تحلیل مشروح وصف طبیعت در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری؛ بخش دوم، مطالعه اجمالی وصف طبیعت در اشعار قطران و زرقی و معزی؛ بخش سوم، تحلیل گذرای محتوای وصف طبیعت در اشعار لیبی و عسجدی و ناصر خسرو و مسعود سعد. در نتیجه‌گیری کلی، حاصل بررسی محتوا و همچنین فنون و جهت وصف طبیعت در شعر غنائی فارسی قرن‌های چهارم و پنجم هجری خلاصه می‌شود و تحلیل با نگاهی به ادبیات تطبیقی پایان می‌یابد. بیشتر حجم کتاب به بخش اول اختصاص یافته است.

ساخت اثر و بخش‌بندی و فصل‌بندی آن به گونه‌ای است که پرهیز از تکرار مطلب را دشوار می‌سازد، چون محتوای بخش‌ها هم‌سان است. تقسیم مطالب هر فصل ذیل عنوان‌های فرعی و ورود در جزئیات، که لازمه تحلیل تفصیلی است، موارد تکرار را به حدی می‌رساند که می‌توان آن را ضعفی در کیفیت عرضه داشت نتایج تحقیق شمرد. اگر ظرافت و مهارت بیشتری در بخش‌بندی و فصل‌بندی به کار می‌رفت، چه بسا این عارضه کمتر مجال بروز می‌یافت.

بخش اول - وصف طبیعت در اشعار عنصری و فرخی و منوچهری (در ۱۰ فصل)

در فصل اول، مؤلف عنصری و فرخی و منوچهری را معرفی و مشخصات چاپ دیوان هر یک از آنان را ذکر می‌کند.

در فصل دوم، از صور گوناگون وصف طبیعت در اشعار این شاعران، به تفصیل تمام، گفتگو می‌شود. رئوس مطالبی که در این فصل از آنها سخن می‌رود به این شرح است:

۱. اشعار عمدتاً در قالب قصیده‌اند و به قصد مدح سروده شده‌اند. در میان آنها ترجیع‌بندهایی در وصف طبیعت و مسط‌هایی در مایه خمیّه و رباعیاتی در سخن از می و معشوق دیده می‌شود. وصف طبیعت بیشتر در تشبیب می‌آید. گاهی نیز، در لابه لای مدح، از طبیعت یاد می‌شود. هر بیت - جز در رباعی که حکمی دیگر دارد - از

استقلالِ مضمون بهره‌مند است و به ندرت (مثلاً در کاربرد صنعتِ لَف و نشر) مضمونی در دو بیت گنجانیده می‌شود.

۲. در اشکالِ سادهٔ وصفِ رابطهٔ میان دو واقعیت مطرح نیست ولی این قبیل صور نادرند. با صفاتِ شکل یا مقدارِ واقعیت بیان می‌شود. فعل در وصفِ حرکاتِ طبیعی به کار می‌رود و کمتر اتفاق می‌افتد که این وصف فارغ از تشبیه باشد.

۳. عموماً از نسبتِ میان دو واقعیت، با تشبیه یا استعاره، برای توصیف بهره‌گیری می‌شود. این نسبت شاعرانه است نه منطقی و اساساً قالبی و ثابت است. در تشبیه، هم اشکال ساده می‌توان سراغ گرفت و هم اشکال پیچیده. وجه شبه‌گاه ظاهر و صریح است و گاه مستتر و گاه همراه با توضیح. گاهی نیز تشبیه اغراق‌آمیز می‌گردد. گذار از تشبیه به استعاره وصف را زنده‌تر می‌سازد. شاعر، با شخصیت بخشیدن به مظاهر طبیعت و فصولِ سال، تصاویری جان‌دار و القاگر می‌آفریند. در مدح، وصف طبیعت فاخر و پرتصنع و در عین حال روشن است. واقعیت‌های طبیعی، با تشبیه، صفات ویژه‌ای می‌گیرند و قالب‌بندی می‌شوند.

فصل سوم، به وصف‌های عمدهٔ طبیعت، به ویژه فصول سال، اختصاص دارد. با تبدیلِ فصلِ آرایشِ طبیعت دگرگون می‌شود. بهار جوانی است و خزان پیری. جهان در بهار تن‌درست و در خزان بیمار است. بهار چون طاووس زیباست، به دیبای مُعَلَّم (= پرنقش و نگار) می‌ماند، حجله‌ای است آراسته، چون دکهٔ دیبافروش است، بتِ فرخار و ارتنگ‌مانی است، دایهٔ گل و روی زیباست. در بهار، جهان می‌شکفتد و چون بختِ امیر جوان می‌شود. با نسیم بهاری، بوی خوش و گل سرخ و آواز بلبل همراه است. نوروز بُت‌گر است و لُعبتانِ او گل‌هایند. اردیبهشت زمین را بهشت‌وار می‌سازد. خزان زرگر است. در خزان، گیتی فرتوت و گوژ و غمین است؛ می و نی جانشین گل و بلبل می‌شوند. سده جشنِ ملوکِ نام‌دار و از فریدون و جم یادگار است. در این جشن، جهان از آتش لاله‌زار می‌شود. تابستان (توز) الهام‌بخش شاعر نیست. زمستان سیم‌گر است.

نسبتِ قصیده‌های شریطه‌دار در عنصری بالا (۲۶ از ۵۶)، در فرخی کمتر (۹۱ از ۲۱۷) و در منوچهری نازل است. تقابلی پدیده‌های طبیعی (تابستان/ زمستان، آب/ آتش) و توالیِ فصول از جمله عناصر مایه‌سازِ شریطه‌اند.

در برخورد سه شاعر با فصول سال فرقهایی می‌توان دید. عنصری به بهار بیشتر نظر

دارد. فضا سازی کلی می‌کند. به واقعیات درباری - باغ و کاخ امیران، آراستگی لشکر و لشکریان - بیشتر توجه دارد. فرخی پاییز را، هر چند غم‌آلود است، ترجیح می‌دهد. وصف‌هایش دقیق‌تر است. منوچهری از اوصاف شنیداری، علاوه بر عناصر دیداری، بهره می‌جوید. تباین رنگ‌ها و اشکال نظرش را جلب می‌کند. در وصف به جزئیات می‌پردازد و شیوه‌روایی دارد. به طبیعت به خاطر خود طبیعت علاقه نشان می‌دهد. تشبیهات او در وصف طبیعت کمتر قالبی است. گاهی از مایه‌های شعر عرب بهره می‌گیرد که به نظر می‌رسد بیشتر مُلهم از مطالعه باشد تا تجربه.

فصل چهارم زمان شاعر عنوان دارد. شاعر به ویژه در روزهای جشن است که به دربار می‌آید: هم اعیاد ملی چون نوروز، مهرگان، سده، بهمن‌جبه و هم اعیاد اسلامی چون عید فطر و عید قربان، به خصوص در تقارن با جشن‌های ایرانی. سرود این جشن‌ها غالباً با وصف شاعرانه طبیعت در بهار و پاییز قرین است. نخستین ماه هر فصل نماینده آن فصل است. روز و شب و ساعات آنها نیز در شعر شاعر جایگاهی دارند. روز جدایی کوتاه است. روز چون گنج قارون ناپدید می‌شود. شمشیرها چون روز از میان سیاهی لشکر می‌درخشند. خروس به صبحی می‌خواند. بامداد پگاه بانگ مرغان و عطر گلها شنیده می‌شود. شب چون اسکندر سپاه می‌گسترد. بلبل و قمری به شب تا دیرگاه می‌خوانند. شب برای عاشق دل‌خسته دراز است. ستارگان شب را بدرقه می‌کنند و ناپدید می‌گردند. فلق چادر شب را می‌درد. شبنم شبانگاه به روی گل می‌نشیند. رخ معشوق روز و زلف او شب است. شب تیره، دژم‌گون، قیرگون، شبّه و دیجور است، با روی زنگی و روز شمار و شعار عباسیان نسبت دارد: شب ردای عباسیان بر تن روز می‌افکند. جهان شب است و امیر روز که آن را روشن می‌کند. آتش سده نیز شب افروز است. مقابله ماه و خورشید نیز توجه شاعر را جلب می‌کند. ساعات شاعر شامگاهان است و دل شب و سپیده دم و برآمدن روز و زوال روز.

فصل پنجم به گیاه‌زاران اختصاص دارد. جهان آراسته به گیاهان بهاری تصویر فایق در توصیف طبیعت است. آرایه آن درباری است: حریر و دیبا، گوهرها، نقش و نگارها. جوانی و تازگی آن همچون دولت امیر است. جهان صنعت‌گری است که در بهار رنگ‌رزی، در تابستان خشت‌مالی، در پاییز زرگری و در زمستان سیم‌گری می‌کند. این تصویر فراگیر تصاویر گیاه‌زاران را به همراه دارد: زمین، پاره‌های خاک، باغ و راغ،

بوستان، مرغزار، دشت و صحرا، کوهساران که هر کدام پوشش گیاهی دیگری دارند. اما شاعر گیاه‌شناس نیست و از میان گل‌ها و گیاهان و درختان، برای وصف طبیعت و مضمون‌سازی، آنچه را مناسب می‌یابد برمی‌گزیند.

در فصل ششم از گیاهانی یاد می‌شود که وصف یا نام برده شده‌اند.

فصل هفتم به عناصر چهارگانه (خاک، آب، باد، آتش) اختصاص یافته است. خاک رویدن‌گاه گیاهان است. باد همراه با ابر آراینده جهان و معطرکننده هواست. آب دریا منبع رطوبت است و سیلاب بهاری به سوی آن روان است. آتش در ابر و سنگ پنهان است و گلها جلوه درخشان آن‌اند. از انواع باد - صبا، شمال، صرصر، گرم - و از نسیم و گردباد در اشعار این شاعر سخن می‌رود. از ابر با واژه‌های مطر، میغ، سحاب نیز یاد می‌شود و پدیده‌های طبیعی مربوط به آن - شبنم، باران، برف، تگرگ، تندر، صاعقه، قوس قزح - با دُر و مروارید و گوهر و لؤلؤ و صدف و کمان نسبت پیدا می‌کنند. تعبیرهایی چون جوی، جویبار، آب‌گیر، شمر، غدیر، فرغر، آب‌دان، رودبار، سنار^۲، میشت^۳، دریا، بحر، یم، هین^۴ با آب ملازم‌اند. در این زمینه، به خصوص وصف فرخی از رود گنگ یاد کردنی است. آتش یادآور جشن سده و گلنار است.

در فصل هشتم از آسمان و ستارگان سخن می‌رود. آسمان آبی و نیلی و کیبود است یا سبز به رنگ دریا و فیروزه. ابر رنگ آسمان را دیگر می‌کند. در بهار، سبزه‌زار در آسمان باز می‌تابد. در میان ستارگان خورشید از همه برتر است و پس از او ماه. خورشید خاک را زر می‌کند. ماه چون رخسار یار تابناک است. ستارگان گل‌های آسمان‌اند. از صورت‌های

(۲) سنار/سنار، موضعی از بحر که آتش تئک و تهنش گل باشد و بیم آن رود که کشتی در آن بند شود:

نه در کناره مر او را پدید بود گذر نه در میانه مر او را پدید بود ستار

(فرخی)

دسان هم چنان کشتی مار سار که لرزان بود مانده اندر ستار

(عنصری)

(۳) میشت، جوی آب:

باز جهان گشت چو خرم بهشت خوید دمید از دو بُنا گوش میشت

(منوچهری)

(۴) هین، سیلاب، سیل

هینی به گاه جنگ به تک خاسته ز کوه هین بزرگ باز نگردد به هین‌وهی

(منوچهری)

فلکی بنات النعش (هفتورنگ) و ثریا (پَرِن، خوشه پروین) بیشتر از همه نظر شاعر را جلب می‌کنند. از اختران و ستارگان نیز به مناسبت یاد می‌شود. از زهره، مریخ، زحل، سُها؛ هم‌چنین از منازل قمر. در شعر منوچهری، شب چون چاه بیژن است و ثریا (پَرِن) منیژه؛ نیز فرقدان چون دو رخ لیلی^۵. ماه پنهان چون معشوق دور از عاشق است. در شعر عنصری، جوی آب در باغ به راه شیری (کهکشان) می‌ماند. امیر ستاره اورمزد (مشری) است. در شعر فرخی، آسمان شب در بیابان چون دریایی سبز است و کشتی‌های سیمین ستارگان در آن شناورند یا چون قبای آبی رزم که ستارگان تکمه‌های سیمین آن‌اند.^۶

در فصل نهم، به شرح، از جانورانی گفتگو می‌شود که در اشعار شاعران ما وصف یا مضمون‌ساز شده‌اند. پرندگان برترین جایگاه را دارند: بلبل (عندلیب، زند و اف/زندباف/زند خوان، هزار آوا/ هزار داستان). هر جا گل است بلبل بر شاخش نشسته است. خنیاگر نی‌نواز است. خوش‌تر از بارید و بامشاد می‌خواند. صلصل، که فرخی آن را با بلبل می‌آورد، بر روی چنار و بید بُن می‌جهد و چون عاشقان می‌نالد و قصیده می‌سراید. قمری، در شعر منوچهری چون موبدان زمزمه می‌کند و چون شیعیان نوحه یاران نینوا می‌خواند. منوچهری این پرنده را با ساری و تَر هم‌نشین می‌سازد. فاخته، طوطی در شعر عنصری به نارنج بن تشبیه می‌شود. فرخی برگ بید را به پر سبز او و منوچهری برگ نی را به بال او و دم او را به گل برگ سوسن تشبیه می‌کند. طوطی بر کوه مازل در هند به هندی سخن می‌گوید. پر طاووس یاد آور بهار است. منوچهری در وصف دم او داد سخن می‌دهد. تذرو (قراول) در بهار از بیشه به دشت می‌رود. پشتش از زر ناب و سینه‌اش از آتش است. در بهار، در چمن‌زار پنهان است همچون پری دریایی در دریای چین^۷. کبک دری (= کوهی) در بهار رو به کوهسار می‌نهد. خرام معشوق کبک‌وار است. در پرتو عدل ملک کبک از شهباز پروا ندارد. مجلس امیر چون باغ بهاری پر از کبک و تذرو است. ترس کبک از باز

۵) شده شعریانش چو دو چشم مجنون شده فرقدانش چو دو خدِ لیلی

(منوچهری)

۶) آسمان چون سبز دریا و اختران بر روی او همچو کشتی‌های سیمین بر سر دریا روان
یا کواکب‌های سیم از بهر آتش روز جنگ بر زده بر غیبه‌های آب‌گون‌بر گسنوان

(فرخی)

۷) گشت نگارین تذرو پنهان در مرغزار همچو عروسی غریق در بُن دریای چین

(منوچهری)

چون ترس دشمن از امیر است. در شعر منوچهری، از علاقه کبک به خارین و رقص و قهقهه او یاد می‌شود. منوچهری وصف دقیقی از او به دست می‌دهد. از تیهو (نوعی کبک ریز) و گدروی^۸ نیز در اشعار او نام برده می‌شود. در شعر فرخی، شاهد وصف مشروح باز هستیم. باز سفید امتیاز خاصی دارد. از باز خشین^۹ در شعر فرخی یاد می‌شود و نیز از باز سیاه. شاهین باز شاهی است. در شعر فرخی وصف قوش هم آمده است. غراب لاشخوار بر ویرانه‌ها می‌نشیند. عنصری در تصویری عجیب از مرد جنگی از این پرنده یاد می‌کند. منوچهری از مرغوی او فغان دارد. از بسیاری مرغان دیگر، به ویژه در اشعار منوچهری، نام برده می‌شود. ذراج مسمط منوچهری می‌خواند. شاعر دامغانی از باشه، تَر، جوگژک، چوک، حمام (کبوتر)، حواصل، خربط (غاز)، خردما (مرغی زیبا و خوش‌آواز) خشن سار (پرنده‌ای آبی و درشت هیكل)، حول (مرغی که بسیار اوج می‌گیرد)، زغن و خاد، ساری، سنگین سار، سرخاب (پرنده آبی)، شارک، صعوه (در مقابل عنقا)، طیطو، طغرل (پرنده‌ای شکاری)، عقاب، کرکس، گرگما^{۱۰}، کرکی^{۱۱} و ترکی سخن گفتن او^{۱۲}، لکلک، ماغ (در برکه، که در شعر منوچهری با میغ جناس دارد)، مرغابی (بط)، موسیجه (در شعر منوچهری با موسی مناسب لفظی پیدا می‌کند)، نارو، نعامه (شتر مرغ)، ورشان (قمری)، هدهد (پوپک)، هما

۸) گدروی، نوعی سنگ‌خوارک (قطا):

در دامن کوه کبک شب‌گیران در رفت به هم به رقص با کدروی
(منوچهری)

۹) باز خشین، بازی کبود و سیاه و سبز و سفید و بسیار جسور و قوی:

تا نیامیزد با زاغ سیه باز سپید تا نیامیزد با باز خشین کبک دری
(فرخی)
تا نبود چون همای فرخ کرکس هم چو نباشد به شبه باز خشین پند
(فرخی)

پند = زغن، غلیبواج

۱۰) گرگما، دم‌جنابک:

خجسته را بجز از خردما ندارد گوش بنفشه را بجز از کرگما ندارد یاس
(منوچهری)

۱۱) کرکی، کلنگ:

کنیزکان به گرد او کشیده صف ز کرکی و نعامه و قطای او
(منوچهری)

۱۲) آن کرکی با کرکی گوید سخن ترکی طوطی سخن هندی گوید به گه ماژل
(منوچهری)

(استخوان‌خوار و همای بخت) نیز در اشعار خود یاد می‌کند. از عنقا و سیمرغ افسانه‌ای نیز طبعاً سخن می‌رود.

از میان درندگان و جانوران وحشی، از شیر و پلنگ و کَرگَز (کرگدن) و آهو و رنگ و یوز و مار بیشتر یاد می‌شود. شیر (غضنفر، هزبر) بیشه، در بهار، در کنار غزال است. پلنگ و غزال و شیر تصویری از صلح و صفای بهاری پدید می‌آورند. شیر نر تمثال جنگاور دلیر است. دندانِ فیل هم سانِ دندانِ کَرگَز است. فرخی به بیشک (دندانِ دفاعی) و سُروی (شاخ) او اشاره می‌کند. از آهو (غزال) در اشعار فرخی و منوچهری فراوان یاد می‌شود و بجه آن (آهو بره)، در شعر عنصری، شکار یوز است. از مار در شعر منوچهری با صفت گرز و کفچه و شکنجی و در شعر فرخی به صفت شکنج نام برده می‌شود.

جانورانی هم هستند که از آنها کمتر یاد شده است چون ببر، بز، بقل (استر)، پشه، جَراد (ملخ)، جَوذَر (یاگودز، بجه گاوِ دشتی)، خر، خوک، دله، روباه، سگ، سُلْحَفَاة (سنگ‌پشت)، سوسمار، عنکبوت، غُرم (میش کوهی)، کَپِی (بوزینه)، کرم قَز (کرم‌ابریشم)، کژدم، گاو، گاو‌میش، گراز، گرگ، گور، گوزن، ماهی، مورچه، نخل، نهنگ، یوز.

در میان جانوران اهلی، اسب و شتر و پیل جایگاه ممتاز دارند. اسب، مرکب امیر، با عبارت‌های ستایش‌آمیزی وصف می‌شود. اسب خُتَلِی جایگاه ممتازی دارد. در شعر منوچهری، اسب به کشتی تشبیه می‌شود. منوچهری از کردوس (خیل اسبان) نیز یاد می‌کند. رابطه قصیده مشهور داغگاه فرخی با اسب پیدا و آشکار است. شتر بیشتر در اشعار منوچهری است که به منزله یکی از عناصر تشبیه به کار می‌رود، هرچند در شعر فرخی نیز ذکر آن به میان آمده است. پیل جنگی را عنصری به کوه، ابر، برق، شعله آتش و امواج تشبیه می‌کند. خرطوم او به مار می‌ماند. به پای خود کوه را هموار می‌سازد. بادرفتار است. عنصری گاهی توصیف متکلفانه‌تری از او به دست می‌دهد. در شعر فرخی نیز از او سخن می‌رود.

شاعران، به یک‌سان نسبت به مرغان و جانوران توجه نشان نمی‌دهند: عنصری به مرغان توجه چندانی ندارد. اسب یگانه جانوری است که نظر مخصوص او را به خود جلب می‌کند. در شعر او، اسب سرعت باد و استواری کوه دارد. پیل، با ساز و برگ زیبای خود، گویی تمثالِ بسط یافته اسب است. در اشعار فرخی، نخجیران جایگاه مهمی دارند. مرغان در نظر او خنیاگرانِ ملک‌اند. منوچهری، شب و روز، به ویژه در باغ، آواز

مرغان می شنود. پرندگان، چون آدمیان، لب به شکوه می‌کشایند. در شعر او کبک و غزال یگانه جانورانی هستند که مستقل وصف می‌شوند.

موضوع فصل دهم ادراک شاعرانه طبیعت در عنصری و فرخی و منوچهری است. این سه شاعر، با همه تنوع مضمون، در وصف طبیعت شیوه هم‌سان دارند. مایه‌های سنتی شاعرانه ابزار کار شاعرند. در وصف آنان، آنچه قراردادی است از آنچه نوآوری است، در پرتو صداقت لحن، متمایز است. شاعر بیشتر به مخاطبان درباری نظر دارد که در روز عید به گرد ملک حلقه زده‌اند. شاعر ستایش‌گر طبیعت است. وصف‌ها بیشتر از دیده‌ها مایه می‌گیرد. چشم جهانی می‌بیند آراسته. طبیعت سرشار است از نقش و نگار. در بهار، فرش نگارین طبیعت گسترده و در خزان در نور دیده می‌شود. باد و ابر و آفتاب نگارگرند، ولی رونق و جلال نوروز نیز در آراستگی زمین دست دارد. خود بهار بت‌گر است و نقش‌های آن شعرهایی زیبایند. زینت جهان به ویژه در باغ به چشم می‌خورد که چون ارتنگ مانی و کاخ شاهی و بال و پر طاووس زیبا و رنگارنگ است. جهان، در بهار، جامه دیبا به بر می‌کند. در پاییز، این دیبا زربفت است. ابر و باد و خاک نوبت به نوبت بافنده این دیبایند. پرندگان نیز جامه به بر دارند. در خزان، طبیعت چند صباحی عریان می‌گردد. طبیعت به زبورهای گوناگون و پوشش‌های متعدد - تاج، کلاه، دستار، شانه، گوشوار، جوشن، دست اورنجن، کمر بند، آستین، دامن - مجهز و آراسته است. جهان چون معشوق زیباست. شاعر، و رای آنچه گذراست، و رای نعمت‌های سپنجی، به معشوق دل بسته است. طبیعت در بهار به معشوق مانده است و یاد معشوق دور از شاعر را زنده می‌کند. باغ پر از حوریان و پریان و تصویری از بهشت است؛ بت‌کده است و نوروز و بهار و باد بت‌گرند. مرغان و شاخ‌های خمیده شمان این بت‌کده‌اند. ستارگان نیز نوع‌روسان‌اند. فضای طبیعت غرقه در عشق است. پرندگان عاشقان گل‌هایند و ناله و شکوه آنان مدام به گوش می‌رسد. گل خود عاشق نسیم و شبنم است. ماه عاشق آفتاب است. جهان در پاییز عاشقی است افسرده. از محبوب به خصوص رخ و زلف است که بیشتر ستایش می‌شود. شاعر بازتاب آنها را در طبیعت سراغ می‌گیرد. در بهار، گل می‌شکفتد و باغ همچون معشوق نقاب از رخسار می‌کشاید. روی زرد عاشق به نرگس و شنبلیله و برگ زرد خزانی می‌ماند. نرگس چشم مست است. دانه‌های انار و شبنم چون قطره‌های اشک‌اند. چشم معشوق به چشم غزال می‌ماند. زلف به سنبل و بنفشه و

شاهسپر و شاخِ مورد و بید و شمشاد تشبیه می‌شود. موجِ آبدان به جعدِ موی مانده است. زلفِ بویِ یاسمن می‌دهد و سیاهی و پیچ و تاب آن یادآورِ زاغ و مار و کژدم است. قامت به سرو و برگِ چنار به پنجهٔ دست می‌ماند. بدین سان، میان انسان و طبیعت داد و ستدی یگانگی بخش جریان می‌یابد.

جلوه و جلای نقش‌ها به رنگِ آنهاست و هر رنگی یادآورِ گوهری یا فلزی گرانبها یا ماده‌ای خوش بوست: عقیق (رنگ سرخ)، زمرد و مینا (رنگ سبز)، لاجورد و فیروزه (نیلی)، سیم (سفید)، زر و زعفران و عقیق زرد و یاقوت زرد (زرد)، مشک (سیاه). عموماً پدیده‌های طبیعت هر کدام رنگ ثابتی دارند به گونه‌ای که فهرست هر دسته از آنها را می‌توان ذیلِ رنگی آورد که در اینجا به ذکر نمونه‌هایی از آن اکتفا می‌شود: سفید: روز، زهره، برف، نسترن، زنبق، سیم، کافور، باز، عاج. سیاه: ابر، شب، داغِ لاله، ساج، شَبَه، قیر، زاغ، زلف. نیلی (کبود): آسمان، دریا، نیلوفر، بنفشه، سوسن، مورد، بان، فیروزه، لاجورد. سرخ: آتش، آذرخش، ارغوان، آذرگون (شقایق نعمانی)، بَقَم، سیب، عَنَاب، گل، گلنار، لاله، زرِ ناب، عقیق، لب. زرد: برگ خزانی، به، تُرنج، خجسته (گُلِ زردرنگ و میان سیاه)، زعفران، شنبلیله، نارنج، نرگس. برخی از پدیده‌های طبیعت پاک و شفاف‌اند و برخی تیره و کدر. باران، شبنم، گل، ستاره، لؤلؤ مظهرِ پاکی‌اند. در هوای ابری و در پاییز، رنگ‌ها دستخوش تغییرند و جهان بوقلمون‌صفت می‌گردد.

شاعر نسبت به دگرگونی طبیعت نیز حساس است. جهانِ پیر در بهار جوان می‌شود. در بهار همه چیز تازه می‌گردد. بادِ جادوگرگیتی را هر دم به رنگی دیگر در می‌آورد. قطرهٔ باران در صدف به دُر و در خاک به گُل بدل می‌شود. ابر بر زمین دُر می‌فشاند و زمین به آسمان رنگ زرد می‌دهد. پاییز کیمیاگر است و جهان را به زر تبدیل می‌کند.

میان طبیعت و فرهنگ نیز علاقه و نسبتی دیده می‌شود. ابزارهای جنگ و شکار در وصفِ طبیعت تصویرساز می‌شوند. خارِ تیر و خار به پیکان می‌ماند. رنگین‌کمان و بنات‌النعش و موج آب و پولک ماهی یادآورِ و فلاخن و زره‌اند. شب و روز چون دو لشکر از پی هم می‌آیند و بر یکدیگر پیروز می‌شوند. آمدنِ بهار خیمه زدنِ لشکرِ پیروز را در دشت به یاد می‌آورد. متوجه‌ری از نبرد باد و ابر و غارتِ لشکرِ خزان و پیروزیِ نوروز سخن می‌گوید. فرخی، با وام‌گیریِ تصاویر از طبیعت، صحنهٔ رزم و شکار را وصف می‌کند. عنصری زَراد خانه را جهانِ آراسته در بهار می‌بیند. در طبیعت، عنصر مهمی

غایب است و آن انسان است. از باغبان و رزبان یاد می‌شود، ولی آنان نیز تماشاگرِ کارِ طبیعت‌اند. طبیعت است که کارِ نقاش و قلم‌زن و رنگ‌رز و درزی و سیم‌گر و کاغذساز و پیام‌رسان و دایه را انجام می‌دهد. واقعیت‌های طبیعی محاکاتِ هنرها و دستاوردهای انسانی‌اند و آنها را علو و لطافت می‌بخشند. گل‌ها و میوه‌ها و جلوه‌های گیاهی حکمِ فراورده‌های صنعت‌گران را پیدا می‌کنند و جانشینِ جام و ساغر و گلاب‌دان و ابریغ و نمک‌دان و خوان و آینه و مجمر و حلّه و هودج و گوی و چوگان و دوات و قلم و نامه و حتی ترازو و آسیاب و هاون و صفحه شطرنج و مهره نرد می‌شوند. خدا آفریدگارِ طبیعت است اما فراتر از آن است. اگر پرندگان زندخوان‌اند و شاخه‌ها به رکوع در می‌آیند و طبیعت نیایش‌گاه و بت‌کده است، در هیچ‌یک از این حرکات و اعمال تقدّسی احساس نمی‌شود.

شاعر نسبت به حرکاتِ مشهود در طبیعت حساسیت چندانی نشان نمی‌دهد. تنها لحظات و آثار آن را می‌گیرد. یگانه حرکتی که در وصف پرورده می‌شود حرکتِ ابر است: از دریا یا کوه برمی‌خیزد، در آسمان پاره‌پاره می‌شود، با باد می‌جنگد و به سوی باغ و راغ می‌شتابد. گاهی جریان آب در بسترِ پیچ در پیچ به اجمال وصف می‌شود. سیر و سفرِ ماه نیز نظر شاعر را جلب می‌کند. آثارِ باران و برف و باد وصف می‌شود نه خود این پدیده‌ها. خورشید چون آس گردان است. گاهی نیز با وصفِ جا به جایی جانوران با تغییر فصل آشنا می‌شویم. از توصیف پرواز پرندگان خبری نیست، تنها از دویدن و خرامیدن تذرو و کبک و صُلُصُل و دُرّاج و طوطی یاد می‌شود. در شعر منوچهری، حرکاتِ کبک و تیهو و مرغابی را شاهدیم.

پدیده‌های طبیعی از راه حسِ بویایی نیز در شعر شاعر بازتاب می‌یابد. شاعر از عطر گل‌ها و گیاهان یاد می‌کند. از طبیعت، در بهار، بوی بهشت به مشام می‌رسد. باد عطر فروش و باغ طبله عطار است. بوی مشک و عیبر و عود و کافور و بان و گلاب است که فضای شعرِ شاعر را معطر می‌سازد.

تأثرات حس لامسه غیرمستقیم بیان می‌شود. سحرگاه، کوه لباسی از مه به بر می‌کند. در خزان، شاعر خواستارِ خز می‌شود. سرمای آب و باد چون کزدم و تیر گزنده است. جلوه برف به صورتی نگارین وصف می‌شود؛ ولی از جلوه‌های طبیعت در فصلِ گرما سخنی به میان نمی‌آید.

در عرصه حسِ شنوایی، آوازِ مرغان جایگاه ویژه‌ای دارد و آن به نغمه نوازندگان و

خنیانگران یا ناله و شکوه عاشق تشبیه می‌شود. باد نیز در نی‌زار در کار نوازندگی است. زوزه‌گرگ به صغیر تیری که از کمان بجهد می‌ماند. تندر و شیر می‌غرند. لکلک جفجغه نواز است.

شاعر در صدد آن نیست که ترجمان تأثرات مولود طبیعت باشد. با این همه، گاهی اشاره‌هایی به این تأثرات دیده می‌شود. بهار به شاد زیستن فرا می‌خواند. پاییز غم‌آور است. بیابان وحشت‌زاست. طبیعت با حالات شاعر گاه هماهنگ است و گاه ناهماهنگ. بلبل و قمری شادند. بهار با خوش‌بختی و پیروزی و آرامش و جوانی و زیبایی ملازم است و پاییز با فراق و جدایی. تنها جشن مهرگان به رنگی دیگر است. مظاهر طبیعت‌گویی حالات انسانی پیدا می‌کنند: باغ و گل لبخند می‌زنند؛ ابر می‌گرید و می‌غرزد؛ نار راز دل فاش می‌سازد؛ بیم کوتاهی عمر خون در دل لاله می‌افسراند. طبیعت از مرگ در امان است، چون همه چیز در آن نو می‌گردد. طبیعت شاعر همچون جانان او بی‌نقص و خاموش و زیباست.

بخش دوم - سه شاعر دیگر (در ۳ فصل و نتیجه)

در فصل اول، قطران و ازرتی و امیر معزی معرفی شده‌اند. درباره قطران گفته شده که پدرش اصلاً از گیلان بوده ولی خود او در محلی نزدیک شهر تبریز تولد یافته است. درباره امیر معزی نیز آمده که، به هنگام مرگ پدر، در قزوین بوده که ملک‌شاه سلجوقی از آنجا او را همراه خود می‌برد.

در فصل دوم، مؤلف ابتدا به بررسی توصیف طبیعت در شعر هر یک از این شاعران در بهار و پاییز و بعضاً زمستان و تابستان می‌پردازد؛ سپس از توصیف‌های دیگر طبیعت یاد می‌کند و، سرانجام، از وصف‌هایی سخن می‌گوید که در آنها از طبیعت بهره‌جویی شده است، مانند وصف معشوق و مرکب و لشکر در حال نبرد. بررسی اشعار قطران، به ویژه در زمینه وصف بهار، مشروح‌تر و دقیق‌تر است.

فصل سوم به بررسی تطبیقی وصف طبیعت در اشعار این سه شاعر اختصاص یافته است در عرصه زمان. گیاه‌زاران، گیاهان، عناصر چهارگانه، آسمان و ستارگان، جانوران، و دیگر پدیده‌های طبیعی. از این بررسی نتایج زیر گرفته شده است:

۱. موضوع‌ها و مضمون‌ها و تصاویر اساسی یک‌سان‌اند و به قالب سنتی درآمده‌اند.

۲. در مجموع، تنوع رو به کاهش می‌نهد. ازرقی، در وصف تابستان و موسم گرما و همچنین مهتاب، نوآور است. امیرمعزی مضمونی را که پیش از او نیز طرح شده بود، یعنی مضمون خدای آفریننده طبیعت را، می‌پروراند. در اشعار قطران، شاهد وصف زلزله هستیم که تازگی دارد. از این استثناها که بگذریم، مایه‌ها و مضامین و موضوع‌ها همان است که بود. از بعضی از مضمون‌ها، مانند وصف تاکستان، خبری نیست. با سبک شدن بار مایه‌ها، ترکیب و ساخت شعری، به سود جنبه صوری و به زیان بیان شاعرانه واقعیات و پدیده‌های طبیعت، تکامل می‌یابد. ازرقی، با شخصیت بخشیدن به عناصر طبیعت و با اختیار شیوه روائی، بیانی زنده و با روح پیدا می‌کند. تصاویر روی هم رفته پرورده و نو نمی‌شوند و این نه معلول فقدان منابع یا ضعف مشاهده است (نمونه‌هایی از وصف ماهتاب یا نور افشانی آفتاب در شعر قطران خلاف آن، یعنی قوت مشاهده، را حکایت می‌کند) نه معلول روگردانی از واقع‌بینی، بلکه ناشی از آن است که شاعر تصاویر سنتی را برای بیان تجربه‌های شاعرانه و هنرنمایی خود کافی می‌داند. از این رو، تصاویر، به جای آن که افزایش یابند، تنها تلطیف می‌شوند که گاهی شعر را به تکلف و تصنع گرایش می‌دهد.

۳. کوشش شاعر در این راه و به این مقصود است که وصف را از جزئیات فارغ و نمونه‌وار سازد و بیان صوری را کمال بخشد.

بخش سوم - وصف طبیعت در اشعار شاعران غنایی دیگر قرن پنجم

در این بخش، از آثار شعری لیبی، عسجدی، ناصر خسرو، مسعود سعد سلمان در وصف طبیعت سخن می‌رود.

۱. از لیبی تنها یک قصیده و چند بیت منفرد به جا مانده است. قصیده حاوی وصفی سنتی از بیابان و آسمان شب است و از بهار که شاعر، چون به دربار می‌رسد، آن را در مقابله با بیابان می‌بیند. ویژگی آن در وصف کبوتر قاصد است.

۲. در شعر عسجدی، کاربرد واژه‌های مهجور و تکلف در پرداختن صور شاعرانه جلب نظر می‌کند. از دیوانش ۲۵۰ بیتی به جا مانده است حاوی توصیفی طولانی (۲۲ بیت) از بهار که در آن اصالتی نیست و دو وصف کوتاه از خربزه (ص ۳۰، شماره ۵۴) و انجیر.

۳. در اشعار ناصر خسرو، وصف طبیعت اندک نیست و آن ابزاری است برای اثبات دعوی دینی و جنبه تعلیمی دارد. شاعر به وصف بهار بیشتر گرایش دارد. گل‌ها به

ستارگان می مانند. در زمستان، همه چیز دگرگون می شود و بهار خبر از رستاخیز می دهد. روزِ داوری چون نوروز است.

۴. مسعود سعدسلمان از خانواده‌ای اصلاً همدانی معرفی می شود که در لاهور تولد یافته و، چون پدر، در خدمت غزنویان هند بوده است. وصفِ طبیعت جایگاه نسبتاً محدودتری در اشعارش دارد و هیچ خصوصیت اصلی در آن دیده نمی شود. بهار، پاییز، شبِ پُر ستاره از جمله پدیده‌های طبیعی هستند که وصف کرده است. به مناسبتِ ماه‌های سال و روزهای ماه و هفته نیز ساخته‌های کوتاهی دارد. وصفِ مَرکَب و خروس نیز در اشعار او دیده می شود.

نتایج - محتوا، هنر و جهتِ وصفِ طبیعت در شعر غنائی فارسی قرن پنجم؛ نگاهی به ادبیات تطبیقی

مؤلف، ذیل این عنوان، ابتدا از بررسی تحلیلی مشروح خود نتیجه‌گیری می‌کند؛ سپس، با کاری تطبیقی، خصوصیاتِ وصفِ طبیعت در شعر غنائی فارسی قرن پنجم را در ادبیات جهانی متمایز و برجسته می‌سازد. نتیجه‌گیری‌های او از بررسی تحلیلی ذیل عناوین سه‌گانه محتوای توصیف‌ها، هنرِ وصف، و ارزش و معنای شعرِ صوری عرضه می‌شود و کارِ تطبیقی ذیل عنوانِ نگاهی به ادبیات تطبیقی.

الف) محتوای توصیف‌ها - موضوع توصیفِ طبیعت است که هر آنچه را بیرون از حوزهٔ انسان و فرهنگ باشد در برمی‌گیرد.

۱. وحدت محتوا - شاعر مناظر و صحنه‌هایی ثابت را به ما نشان می‌دهد و، در زمینهٔ زمانِ گذرا، دمی و آنی را که در آن آنچه به دیدهٔ او ارزش‌مند است جا خوش کرده، جدا و برجسته می‌سازد. ارزش‌مند آن است که زیبا و نگارین باشد. زیباییِ بهار در روز عید از همه برتر است: جهانی همه روشنی و پُری. در بهار، طبیعت به کارِ داد و ستد است: آسمانِ پرستاره تا افق دامن می‌گستراند و زمین در آسمان باز تاب می‌یابد. باغ نمونه‌ای است کوچک از جهانِ بهاری و خلاصهٔ همهٔ عناصر آن. آفرینندهٔ این جهانِ زیبا گاه ابر است، گاه باد، گاه خاک. آنچه برای شاعر مهم است جلوه‌هاست. او کاری به علل و اسباب ندارد. توصیف همواره با صورت‌های نوعی سر و کار دارد - با اشکال و الوان و حرکاتِ نوعی. وصف نوعی ساده‌سازی و شاخ و برگ پیرایی است. انسجام و تجانس را

در همین ساده‌سازی باید سراغ گرفت. طبیعت از خلال منشور ذهنی شاعر و از دریچه ادراک شاعرانه او دیده می‌شود. چنانز برگی آن است و پرنده آواز و بال و پرواز. شعر را شرح مینیاتور یا نقش فرش می‌توان شمرد. در صناعت شعری، تباین اساسی است: خزان و بهار، صحرا و باغ، پیری و جوانی، غم و شادی، زاغ و بلبل، صعوه و شاهین. خصوصیات نوعی با تباین متمایز می‌گردد.

۲. تنوع در محتوا - عنصری، در طبیعت، به چهار عنصر و گستره‌های آراسته در فصل بهار توجه خاص دارد. باد، ابر، باران و آب مضمون‌هایی است که شاعر به آنها علاقه دارد و آنها را می‌پرواند. باغ را فارغ از جزئیات آن وصف می‌کند. واقعیات طبیعی به دیده او تصویر جنگاوران جوان و زیبایی‌ها. در شعر او، مضامین برگرفته از طبیعت در چارچوب مدح و بیشتر به صورت استعاری جای‌گزین می‌شوند. آنچه مایه امتیاز این شاعر است کمال صوری اوست.

فرخی در وصف طبیعت غنی‌تر و پرمایه‌تر و به کمال نزدیک‌تر است، به آن اکتفا نمی‌کند که طبیعت را وسیله وصف چیزهای دیگر سازد. در وصف طبیعت، به محتوا و زیبایی بیان بیشتر توجه دارد. ملک‌الشعرای بهار فرخی را ادامه دهنده واقعی کار رودکی می‌داند. همه مضامین اساسی مربوط به طبیعت را، آن چنان که در عرصه ادب قرن پنجم هجری شناخته شده بود، در شعر فرخی می‌توان سراغ گرفت. او در جنگ و شکار ملازم امیران بوده و تصاویر طبیعی را استادانه در قالب شعر سنتی ریخته است.

منوچهری به گستره‌های طبیعت کمتر علاقه نشان می‌دهد و بیشتر به جزئیات محلی می‌پردازد، هر چند توصیف او اساساً همان نوعی ساده‌سازی و پیراسته‌نگاری است. وی جویای تصاویر تازه است. توجه به تباین‌ها و آثار آنها از خصوصیات شعر اوست. زمانی از عنصری و فرخی متمایز می‌گردد که به واقع‌بینی می‌گراید. یکی از شگردهای او وارونه‌ساختن تشبیهات سنتی است: در شعر او گاهی غزال است که به معشوق تشبیه می‌شود یا از زلف بنفشه سخن می‌رود. باریک‌بینی و خردبینی او در وصف حباب بر روی آب‌دان و حالات و صور متعدد قطره باران و بط در آب و کبک و برخی از میوه‌ها وی را از همتایان متمایز می‌سازد. او، با وارد کردن جزئیات در وصف، از سنت فاصله می‌گیرد. در برخی از مضامین - از جمله مضمون تاک و دختر زر - نیز، با بسط و پرورش آنهاست که شاخص می‌شود. پرندگان یگانه جانوران مورد علاقه خاص اویند. صور

فلکی نیز برای او جاذبه دارد. بیابان او بیشتر همان بادیه ادبیات عرب است.

۳. تحوّل در محتوای وصف طبیعت - تحوّل در جهت آوردن مضمون‌های نو نیست. شاعر به جلوه‌های کلی و اجمالی طبیعت توجه دارد و واقعیات جزئی شواهدی برای این جلوه‌های کلی بیش نیستند. کوشش شاعر در آن است که همان مضامین سنتی را بهتر یا به طرز نو بیان کند. هر مضمونی به ساده شدن و پیراستگی گرایش دارد. بدین سان، مضمون، در بازنمون، فسرده و منجمد می‌گردد و از راه جفت شدن با مضامین دیگر بارور می‌شود. بدا به حال مضمون‌های منفرد و برکناری که محکوم‌اند به درجه تعبیرهای وزن ساز و قافیه‌ساز تنزل کنند. فی الجمله، ویژگی اساسی همان تأکید بر خصلت صوری توصیف طبیعت است. منوچهری و ازرقی، که با واقع‌بینی به ورود در جزئیات یا به آوردن تصویرهای تازه گرایش دارند، توفیق آن نمی‌یابند که به درجه استادان نمونه برسند و سرمشق شاعران خلف قرار گیرند.

ب) هنر و وصف - مخاطب شاعر درباریان‌اند و شاعر تنها در چارچوب موازین مقبول این محیط می‌تواند هنر خود را به نمایش بگذارد.

۱. قواعد هنر و وصف - بیان استادانه نخستین قاعده و شرط قبول است. بلاغت و آیین سخنوری قواعد خود را تحمیل می‌کند. مهارت در بیان تعیین‌کننده مضامین و تصاویر نیز هست. تشبیه و استعاره وسیله‌ای است برای قرین ساختن واقعیتی طبیعی و واقعیتی بیرون از طبیعت. قاعده دیگر حفظ قالب سنتی شعر است: وزن، قافیه، تساوی که محتوا را به آنچه در صور کامل شعری بیان‌پذیر باشد محدود می‌سازد. زیبایی طبیعت در نهایت باید تنها در زیبایی صوری شعر جلوه‌گر شود. شاعر با تشبیه موصوف را به درجه‌ای می‌رساند که به بیان شاعرانه و استادانه درآید. با ساده‌سازی و پیراسته‌گری و ظرافت هنری بخشیدن به تصاویر، بیشترین تأثر و انفعال باکمترین کلمات القاپذیر می‌گردد.

۲. رابطه قواعد و تریحه و نبوغ شاعرانه - اصل قاعده، سنت، مواضعه و خواست سازگار شدن با آن و پیروی از آن است. آنچه شاعر را وادار به این انقیاد می‌سازد اراده خود اوست برای نشان دادن استادی و مهارت در عین محدودیت. هنر در کمال بخشیدن به جنبه صوری و در پیراسته‌گری ظرافت‌آمیز و صورت‌انتزاعی بخشیدن به تصویر است. نوآوری ماهرانه و مقبول در ترکیب‌ها و آرایش‌های تازه مضمون‌های سنتی است. از این رو، پیدا کردن منشأ مضمون دشوار است. فقط می‌توان پرورش و گونه‌گونی

مضمونی واحد را ردیابی کرد. پروردنِ مضمون، در حقیقت، آوردنِ تصاویر تازه‌ای است که برای ویژگی‌های ثابت شواهد نو باشند.

ج) ارزش و معنای شعر صوری - شاعر گیاه‌شناس و جانورشناس نیست. او سرود زیبایی پدیده طبیعی را آن چنان که جلوه می‌نماید می‌سازد. از او توصیف به شیوه رمانتیک‌ها نیز انتظار نمی‌رود. توقع بیان درون‌گرا و دارای اصالت فردی از او نمی‌توان داشت. صداقتِ شاعر ما نه در مشاهده خردینانه است نه در بازسازی و بیان تأثیر فردی. صداقتِ او در وفاداری به جنبه صوری و سبک است.

۱. ویژگی‌ها و نقش وصف سنتی شاعرانه - وصف صوری و انتزاعی و غیرشخصی است. در محتوا، تنها آن چیز ارزش دارد که به هیئت صوری کمک کند. صورت حاکم بر ماده است. صورت، یا سازواری و اتقان و استواری و هنجارسنجی، گویای چیزی بیش از محتوای خود است: رایحه شعری از آن شنیده می‌شود. در وصف‌های فرخی، گاهی چنان سادگی و ابتدالی احساس می‌شود که تنها شعریت کلمات به آن خصلت شاعرانه می‌بخشد. اگر شاعر از تکرار مضامین خسته نمی‌شود، از این روست که توجه او به بیان استادانه است و آن ارزشی بالاتر از محتوا پیدا می‌کند.

عدول از واقع‌بینی ویژگی دیگر وصف سنتی است. شاعر در صدد بازنمایی فردیت خود و بازسازی مصادیق منفرد و بیچون طبیعت نیست بلکه بر آن است که تصویری نمونه‌وار و اجمالی و انتزاعی به دست دهد. از روی شعر شاعر نمی‌توان دانست که باغ در آن روزگار در غزنه یا تبریز دارای چه ساخت و چه عناصری بوده، فقط می‌توان دانست که باغ برای مردم آن زمان واقعیتی آرمانی شمرده می‌شده است.

ویژگی دیگر وصف سنتی صنعتی است که در آن است. در سخن شاعر، صنعتی به کار رفته است. ماده و صورت در آن روابط پنهانی ظریفی دارند. با واژگانی، که محدود بودن آن نظرگیر است، بیشترین تجسم حاصل و قوی‌ترین القا میسر می‌گردد. این شعر صنعت‌گرانه «درباری» است، نه تنها از این رو که به دربار تعلق و به لطافت و ظرافت گرایش دارد بلکه هم از آن رو که قرین اعتدال است: نه جلوه‌های شهوانی در آن هست و نه فضای قدسی و روحانی. طبیعت در آن یادآور معشوق آرمانی است. کانون طبیعت ملک است و دربار او و جشن‌های درباری. حله سرود طبیعت در ستایش امیر است که تافته و بافته می‌شود.

با ممیزاتِ وصفِ سنتی، نقش آن نیز نمایان می‌گردد. این اشعارِ فارغ از دیدگاهِ واقع‌بینانه فردی و متصنّع و درباری خواننده را به جهانی می‌برد ایستا که صور در آن همواره صفات ثابتی دارند و با تصاویرِ نمونه‌وارِ یک‌سانی باز نموده می‌شوند - جهانی که تنها با عواطفِ فرعی شناخته شده و عینیت یافته انسان سر و کار دارد. این اشعار ما را لحظه‌ای از ناپایداری و سستی کار جهان غافل می‌سازد، هرچند در پس دید آرمان‌گرایی شاعر چهره عبوسِ زندگی و خشونتِ واقعیت را به فراست بتوان سراغ گرفت.

۲. شاعر و مخاطبانش - آنچه در نظرِ شاعر مهم است آن نیست که احساس عاجل خود را در قبالی طبیعت، با تصاویری اصیل، صادقانه بیان کند؛ بلکه او باید خود را با سنتِ شعری متوازن سازد و به نوبه خویش نقشی را ایفا کند که در این سنت مضامین به هوای آن نطفه‌بندی شده‌اند. از شاعر هیجان و احساس نمی‌خواهند، هنر آفریدنِ گونه‌ها و نسخه بدل‌های این مضمون را خواستارند. سرشتِ شعرِ سنتی چنان است که حالتِ روحی فردی را طرد می‌کند و منتفی می‌سازد. ولی اگر از شاعر نمی‌خواهند که، به ضرورت باطنی، از عواطفِ شخصی خود سخن بگوید، هم به این قانع نیستند که او تنها ناظمِ استادانه شعر باشد. «ارزشِ سرودی» زبان هم در کار است و آن وقتی نمودار می‌گردد که واژه‌ها و تعبیرها فقط نشانه‌هایی قراردادی برای دلالت بر مدلول‌های معین نباشند بلکه صوری باشند بدیعی که در آن علاقه و تحسین یا کراهت و نفرتِ شاعر نمایانده شود، الفاظی باشند شاعرانه با همه کیفیتِ آوایی و غنای خیال‌آفرین و تجسم‌بخش و القاگرِ خود و نمایان‌گرِ تصویری در حال کمون و نهفتگی. ایفای نقش از این راه اگر میسر است از آن روست که شاعر و مخاطبان او عواطفِ مشترک دارند و آنچه انتقالِ کیفیتِ غنائی شعر را اجازه می‌دهد همین اشتراکِ عواطف است نه احساس تجربه شده فردی. در پس عاطفه نوعی است که احساس فردی بیدار می‌گردد. صمیمیتِ شاعر در علاقه او به طبیعت است که مخاطبان نیز در آن سهیم‌اند. محتوای شعری دیداری است ولی واقعیتِ تام شاعرانه توصیفِ طبیعت، در حقیقت، بیشتر سنتی و لذا شنیداری است. برای بیان آنچه در مخاطب به صورت لذت‌هنری درمی‌آید باید متن، یعنی واژگان، و تعبیرات مجازی و سبک را تحلیل کرد. آزادی در متن چیزی نیست جز امکاناتِ شاعر در انتخابِ صورِ بلاغی و استادی او در صناعتِ شعر.

(د) نگاهی به ادبیات تطبیقی - توصیف طبیعت در اشعار نخستین شاعرانِ فارسی‌گو

سابقه دارد. زمینه تصاویری را که در این توصیف آفریده شده در هنرهای دیگر ایرانی نیز می‌توان سراغ گرفت. مقایسه با آثار ادبیات جهانی دارای ساختار مشابه نیز، در جنب تفاوت‌ها، وجوه اشتراک را نشان می‌دهد. اشعار غنائی دربارهای فئودالی دارای خصوصیتی ساختاری هستند که مطالعه آنها ما را به رسم طرح نوعی «بوطیقای تطبیقی» قادر می‌سازد. به این مقصود، اگر به فرانسه نظر افکنیم، می‌بینیم که، در ادبیات غنائی قرن‌های ۱۲ و ۱۳ م آن، وصف طبیعت فاقد آن جایگاهی است که در شعر غنائی قرن ۱۱ م (پنجم هجری) فارسی پیدا کرده است. در فرانسه، به طبیعت از حیث موافقت و منافرت آن با حال روحی شاعر نگریسته می‌شود، یعنی شعر غنائی درون‌گراست نه برون‌گرا. در عوض، ساده‌سازی و پیراسته‌نگاری وجه مشترک است. در ادبیات عرب، توصیف طبیعت به وفور دیده می‌شود که با شعر فارسی در این زمینه خصوصیتی مشترک دارد. تمایس مستمر ادبیات عرب و ادبیات فارسی مسئله وام‌گیری را مطرح می‌سازد. گروه باوم^{۱۳} این فرضیه را عرضه داشته که ادبیات عرب، در عصر عباسیان، از ادبیات فارسی وام گرفته و در وصف طبیعت از آن متأثر بوده است. با این همه، وصف طبیعت در ادبیات عرب جنبه فرعی دارد. منتبّی، شاعر بزرگ قرن چهارم هجری، می‌توان گفت که به آن چندانی نمی‌پردازد. وی، به خصوص در حلب، در دربار سیف‌الدوله دیلمی زیسته که فرهنگ ایرانی بر آن حاکم بوده است. حیات ادبی این دربار بس پررونق و درخشان بود و در اندلس هم از آن تقلید می‌شد. در اندلس بود که شعر عربی در قرن پنجم هجری پرورش یافت و در آن وصف طبیعت به منزلت شامخی رسید. میان این ادبیات و شعر غنائی فارسی در قرن پنجم هجری شباهت‌های بسیاری - گاه کلمه به کلمه - می‌توان یافت.

در شعر چینی هم زمینه‌ای فراخ از مضامین سنتی وجود دارد. وصف طبیعت در سنت شعری چین بسیار پرورده شده است. پس از سقوط سلسله هان در قرن ششم میلادی، این نوع شعر وسعت می‌یابد و شخصی‌تر می‌شود. در این شعر، انزوا، آزادی، بازگشت به طبیعت، گریز به جهان بی‌کرانگی موعظه می‌شود. در عصر سلطنت سلسله تانگ (۶۱۸-۹۰۷ م)، توصیف طبیعت در محدوده ثابتی پرورش می‌یابد (مثلاً در مایه درد

هجران، سفر، غم راه، رسیدن به زاد بوم). در عصر خاندانِ سونگ (۹۶۰-۱۲۷۹ م)، طبیعت هم چنان موضوع شعری مهمی است و با لطافتِ تمام وصف می شود. خلاصه آن که وصفِ طبیعت در شعر چینی به غایت پرمایه است. شاعر چینی گویی تقابلی استمرارِ طبیعت و کوتاهیِ عمر انسانی را خوب احساس می کند و آرامشِ باطنی را در طبیعت می جوید. نسبت به تباینِ بهار و خزان، جوانی و پیری حساس است. اما طبیعت، در شعر چینی، به صورت انضمامی نه انتزاعی وصف می شود. با خواندنِ «ترانه فرو ریختن بام گالی پوش به بادِ پاییزی»، «صخره های کوهستان»، «نظاره خرمین» احساس می شود که از فضای شعر غنائی فارسی در قرن پنجم بس دور افتاده ایم.

حاصلِ مطالعه تطبیقی مؤلف آن است که در شعر غنائی قرن ۱۲ و ۱۳ م فرانسه و شعر غنائی فارسی در قرن پنجم هجری، خصلت صوری مشترک است و در این هر دو ساختار است که ارزش دارد و محتوا وامدار ساختار است. صنایع بدیعی و انگاره بندی مضبوط ترین صورت هنری است. در پس این انگاره بندی ها، فرهنگ یا محیط اجتماعی نوعی را می توان سراغ گرفت. عجب نیست اگر وصف طبیعت، به دلخواه مخاطبان اشرافی، ویژگی صوری یافته باشد؛ چون عنصر ژماتیک، یعنی فردی و ذهنی و درونگرا بودن، در فهم آن را می بندد.

بدین سان، در جهانی که توسعه شهر برای سلطه اشراف زمینه ای مساعد می سازد و شاعران را و او می دارد که آینه طرح های زندگی این طبقه باشند، می توان انتظار داشت که در فرهنگ های متعدد خصوصیات هنری مشترک پیدا شود. ولی این وجوه اشتراک نافی اصالت نیستند. هنر زنده هم مرکزگراست هم مرکزگریز و همواره می کوشد تا به خود وفادار بماند.

در کنار وجوه اشتراک، وجوه افتراق هم می توان یافت: در شعر غنائی فارسی قرن پنجم هجری، به خلاف شعر غنائی قرن ۱۲ و ۱۳ م فرانسه، طبیعت موضوعی جداگانه است و بالاستقلال به آن پرداخته می شود. این شعر، در قیاس با شعر غنائی چین، خصلت صوری قوی تری دارد و، در قیاس با شعر عربی، برای انتقال احساسی کلی، به جزئیات کمتر می پردازد.

بررسی تحلیلی شعر غنائی فارسی در قرن پنجم هجری پرسش هایی نیز پیش می آورد: آیا صوری کردنِ وصف نوعی قالب بندیِ طبیعت و مهار کردنِ آن نیست؟ آیا

میان انگاره‌بندی شاعرانه و انگاره‌بندی بصری در هنر ایرانی (مثلاً میناتور و طرح فرش) نوعی پیوند نمی‌توان سراغ گرفت؟ دوام خصوصیات اساسی هنر ایرانی در قرون وسطی تا امروز را چگونه باید تعبیر کرد؟ پاسخ به این پرسش‌ها به تحقیقی جداگانه نیاز دارد.

محض مزید فایده، فهرستی از نام‌های گل‌ها و گیاهان و پرندگان و جانوران که در اشعار شاعران مورد مطالعه آمده با معادل‌های فرانسه‌ای که فوشه کور برای آنها آورده است افزوده می‌شود.

		۱. گل‌ها و گیاهان	
garance	روین	ébène	آبنوس
basilic	ریحان	coquelicot	آذرگون
safran	زعفران	gainier	ارغوان
gingembre	زنجبیل	matricaire	اقحوان
teck	ساج	benjoin	بان
peuplier blanc	سپیدار	amarante	بستان افروز
rue sauvage	سپند	sappan	بَقَم
cyprès	سرو	violette	بنفشه
origan	سعتری	coing	بهی
jasmin	سمن	saule	بید
jacinthe	سنبل	piment	پاپیل
lis	سوسن	aréc	پوپل
thym	سیسنبیر	citron	ترنج
basilic royal	شاهسپر	mûre	توت
euphorbe	شبرم	platane	چنار
anémone	شقایق نعمانی	santal	چندن
buis	شمشاد	souci	خجسته
fenugrec	شنبلید	peuplier blanc	خدنگ
pin	صنوبر	giroflée	خیری
basilic sauvage	ضمیران	jonc	خیزران
sportium	طاوسان	laurier-rose	دِفله
saule rouge	طبرخون	vigne	رَز
narcisse	عبر		

orfraie/ milan	زغن	genévrier	عرعر
étourneau	ساری	jujube	عُنَاب
sansonnet	شارک	aloès	عود
bouvreuil	صعوه	coloquinte	کبست
ramier	صلصل	pavot	کوکنار
paon	طاووس	rose mousseuse	گلی دوروی
sarcelle	طیطو	tulipe	لاله
tourterelle	قمری	tulipe sauvage	لاله خودروی
vautour	کرکس	myosotis	مرزنگوش
hoche-queue	کَرکَمَا	saule muscat	مشک بید
ibis	کَرکی	myrte	مورد
grue	کلنگ	aster	مینا
cormoran	ماغ	orme	نارون
passereau	موسیجه	roseau	نال
fauvelle	نارو	églantier	نرگس ← عبهر
autruche	نعام	nénuphar	نیلوفر
pigeon cavalier	وَرشان	émérillon	یاسمین ← سمن
orfraie	همای	faisan	۲. پرندگان
hermine	دله	chardonneret	باشه
bouquetin	زخنگ	épervier	تذرو
argali	غرم	vannecau huppé	تز
singe	کچی	pivert	چوغ
rhinocéros	کَرگ	héron	چکاو
scorpion	کژدم	gelinotte	چوک
sanglier	گراز		حواصل
onagre	گور		خاد ← زغن
faon	گوزن		دزاج
cétacé	وال		

شرو، شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۳. جانوران

رتال جامع علوم انسانی